

معرفی و ارزیابی کتاب

حزب‌الله از آزادسازی تا بازدارندگی (۲۰۰۶-۱۹۸۲)

فصلنامه مطالعات بسیج، سال دوازدهم، شماره ۴۴، پاییز ۱۳۸۸

عبدالله بلقزیر، حزب‌الله از آزادسازی تا بازدارندگی (۱۹۸۲-۲۰۰۶)، ترجمه علی شمس، تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۸، ۱۶۸ص.

مقدمه

در میان گروه‌های اسلامی، حزب‌الله لبنان به عنوان یک جریان سیاسی - مذهبی متأثر از انقلاب اسلامی در ایران و با دو جهت‌گیری داخلی (تلاش برای دفاع از شیعیان و بهبود موقعیت سیاسی - اجتماعی آنها در داخل) و خارجی (آزادسازی سرزمینهای اشغالی از سلطه رژیم صهیونیستی)، نفوذ معنوی و سیاسی گسترده‌ای در لبنان و در سطح منطقه و فرامنطقه‌ای کسب کرده و به عنوان نمونه‌ای موفق از اسلام‌گرایی درآمده است.

مقاومت در برابر اشغالگری صهیونیستها در منطقه جنوب و بقاع غربی لبنان، اساس و پایه فکری حزب‌الله و نیز عامل اصلی پیدایش آن است. یگانه شدن پایه مقاومت، اندیشه سیاسی حزب‌الله است که تحت هیچ شرایطی قابل مصالحه و سازش نیست. این اندیشه، ناشی از دشمنی و کینه‌توزی ذاتی و شدید با صهیونیسم نیست، بلکه به منطق مقاومت مسلحانه در برابر وسایل رویارویی غیر خشونت‌آمیز نیز مربوط می‌شود. سرشت ثابت اندیشه مقاومت در حزب‌الله، دلیل روشنی بر تعهد و ادای تکلیف شرعی؛ یعنی جهاد در راه خداوند تبارک و تعالی است.

جنگ ۳۳ روزه تابستان ۲۰۰۶، بزرگ‌ترین رویداد پس از ۱۱ سپتامبر بود که صهیونیستها را در مقابل حزب‌الله با شکست ناباورانه مواجه کرد. این رویداد که در

تاریخ ۶۰ ساله رژیم صهیونیستی و پس از پنج جنگ با ارتشهای عربی بی نظیر است، عرصه‌های تاکتیکی امنیت در رژیم صهیونیستی و حتی کارکرد آن بخش از برنامه‌های نظامی خاورمیانه‌ای آمریکا را در بر گرفته و باعث توقف و افزایش تردید در موفقیت آن شده است.

ماهیت و شاخصهای این جنگ را می‌توان نمادی جدید از جنگهای نامتقارن دانست که شیوه‌های تاکتیک و روشهای رزمی، نوع ترکیب زمینی، سلاح و عنصر رزمنده، نحوه به کارگیری سلاح، مدیریت جنگ و زمان جابه‌جایی نیرو و امکانات، اطلاعات و ضد اطلاعات، نقش رسانه و عملیات روانی و به کارگیری ترکیبی از جنگ کلاسیک و چریکی، مفاهیم و عملکردهای نوینی را آفرید. آفرینش این مفاهیم نوین از سوی حزب الله در مقابل صهیونیستها، باعث برهم خوردن تمام محاسبات و معادلات برنامه‌ریزی شده رژیم صهیونیستی و حتی آمریکا شد که نقش اصلی را در مدیریت جنگ به عهده داشت.

از این رو، به جز بازتابهای شگرف نتیجه جنگ در عرصه‌ها و سطوح مختلف نظامی، سیاسی و روانی در جامعه و حکومت صهیونیستی، آکادمی‌های نظامی جهان نیز بازخوانی این جنگ و به کارگیری نتایج حاصل از آن را در دستور پژوهشی و آموزشی خود قرار داده‌اند.

سمت‌گیری دکترین بوش که بر پایه ۱۱ سپتامبر طراحی شده بود، جراحی نظامی در واحدهای سیاسی منطقه خاورمیانه را توصیه می‌کرد که پس از این جنگ، مفهوم جنگ پیش‌دستانه دستخوش تردید و توقف شد و حتی نگاه مدیریت آمریکایی در افغانستان و عراق و چشم‌اندازهای حضور و تاکتیکهای رفتار نظامی و امنیتی را با ضرورت بازنگری روبه‌رو کرد.

رژیم صهیونیستی که اصلی‌ترین صحنه بازتابهای شکست در جنگ ۳۳ روزه به شمار می‌رود، با ناکارآمدی در توان بازدارندگی و مدیریت و فرماندهی مطلوب در جنگ و جبهه داخلی، فقدان طراحی و برنامه‌ریزی راهبردی امنیتی و شناخت دقیق توانمندی‌های

حزب‌الله و عدم انسجام در رهبری سیاسی و نظامی برای مدیریت کلان با بسیاری از ناکامی‌ها، شکستها و نقص در رفتار تاکتیکی، آمادگی‌های رزمی و آموزشی و ... روبه‌رو شد. عمق این شکست و ناکامی تا حدی است که نتایج کمیته تحقیق وینوگراد، عدم ورود به نبرد جدی طی پنج سال بعد را توصیه کرده، ولی بازگرداندن هیبت و اقتدار ارتش و توان بازدارندگی آن را امری ضروری، حیاتی و الزامی در جنگ بعدی ارزیابی کرده است.

با گذشت چند سال از جنگ ۳۳ روزه و تداوم شوک ناشی از شکست در جنگ علاوه بر اقدامات کمیته وینوگراد، تحقیقات گسترده‌ای برای آشکارسازی دلایل شکست در جنگ توسط دهها کمیته اصلی و فرعی در ارتش و سایر دستگاههای امنیتی و سیاسی و مراکز مطالعاتی و دانشگاهی برای کشف علل این شکست و ناکارآمدی آغاز شده است.

به همین دلیل، بخشهای عمده‌ای از گزارش اولیه و نهایی کمیته وینوگراد و نتایج تحقیقات کمیته‌های موازی در چارچوب طبقه‌بندی امنیتی قرار گرفته‌اند تا این موشکافی‌ها، بازتابهای جدیدی در جامعه صهیونیستی بر جا نگذارد.

بُعد مهم دیگری که در کارکردهای نتایج شکست صهیونیستها در جنگ با مقاومت اسلامی لبنان مورد توجه این رژیم و آمریکا قرار گرفت، تأثیر و الگوپذیری جریانهای مقاومت مردمی و اسلامی در منطقه خاورمیانه است که معادله مطلوب صهیونیستی - آمریکایی را به شدت تهدید کرده است. این عامل به سرعت تأثیر خود را در افکار عمومی و جریانهای اسلامی منطقه‌ای بر جا گذاشت و به عنوان الگویی پیروزمند مورد توجه قرار گرفت. در این میان، جریانهای جهادی - اسلامی فلسطینی اولین پرچمداران بهره‌مندی از کارکردهای مقاومت اسلامی و تاکتیکهای جنگی آن در مقابل رژیم صهیونیستی بوده‌اند.

پس از جنگ ۳۳ روزه، مطالعات و پژوهشهای بسیار متنوعی در ابعاد، کارکردها، تاکتیکها و عرصه‌های مختلف جنگ از سوی مراکز مطالعاتی و نخبگان مختلف جهانی انجام گرفته که مشتمل بر گنجینه‌ای از حقایق ارزشمند این جنگ است.

بررسی محتوایی

کتاب «حزب الله از آزادسازی تا بازدارندگی» حاصل تحقیقات انجام شده درباره جنگ ۳۳ روزه است که توسط مرکز تحقیقات وحدت عربی به چاپ رسیده است. در این اثر تلاش شده است تا با نگاهی فرا ملی، تاریخ مقاومت اسلامی لبنان در مقابله با ارتش متجاوز رژیم صهیونیستی و تأثیرات آن بر جامعه لبنان و جامعه عربی زبان رژیم صهیونیستی و منطقه خاورمیانه بررسی شود. این کتاب با نگاهی جدید به حزب الله، مرحله انتقال از نبرد آزادسازی تا نبرد پدید آورنده بازدارندگی در برابر اشغالگران را ترسیم کرده و در ادامه، به تحلیل جنگ ۳۳ روزه و دستاوردها و پیامدهای آن بر منطقه پرداخته است. نویسنده، کتاب را در این راستا در پنج فصل تدوین کرده است.

فصل اول با عنوان «آزادسازی جنوب لبنان» شامل دو بخش به چگونگی پیروزی مقاومت اسلامی لبنان می‌پردازد. اگر مقاومت لبنان امروزه آموزه‌ای برای اندیشه راهبردی داشته باشد، آن آموزه این است که همواره توجه ویژه به عوامل فیزیکی قدرت نمی‌تواند مدخل مناسبی برای درک پدیده‌ای تکان‌دهنده از این نوع باشد که چند هزار رزمنده مسلح با عقب مانده ترین سلاحها توانسته‌اند هیبت یکی از بزرگ‌ترین ارتشهای جهان را از حیث تعداد و تجهیزات در هم بشکنند.

شاید آنچه در اندیشه راهبردی معاصر و در بررسی مقوله موازنه قدرت، جایش خالی است، مفهوم «موازنه اراده» یا «میزان اراده» باشد. البته این مفهوم قابل کمی شدن یا سنجش ریاضی نیست، اما اگر به مفهوم فیزیکی برگردانده شود، نشان از قابلیت حیرت آور در تغییر وضعیت موجود دارد.

پیروزی لبنان بر اشغالگران صرفاً به دلیل اراده مقاومت نبود - هر چند به طور حتم وجود آن مؤثر بود - اما داشتن چنان اراده‌ای نیازمند چند مقدمه و اصل و پایه بود. مجموعه‌ای از اقدامات موفق در عرصه اتحاد ملی و انسجام اجتماعی در جامعه‌ای که تفرقه‌ها و جنگهای طایفه‌ای، آن را از هم گسسته بود و به سمتی می‌رفت که تمامیت و یکپارچگی کشور را از بین ببرد. لذا پیروزی بر فتنه طایفه‌ای؛ یعنی پیش‌نیاز و پیش‌زمینه تاریخی برای رها شدن تقویت اراده مقاومت در لبنان.

ارزش این موضوع زمانی آشکار می شود که به دو حقیقت توجه داشته باشیم: اول اینکه، جنگهای داخلی لبنان کشور را نابود کرد و اصول همزیستی را از بین برد. این درگیریها، هیبت و اعتبار دولت را از بین برد و نهادهای قانونی دولت را که رمز وحدت بین لبنانیهاست از بن برداشت و چند کشور کوچک طایفه‌ای و کانتونهای بسته به وجود آورد. در اثر این جنگها، تجزیه و تفرقه، نهادینه و وطن‌دوستی به طایفه‌پرستی تبدیل، کشور از عناصر قدرت خالی و هر گونه آرمان وحدت‌آفرین بین لبنانیها از قبیل آرمان رهاسازی جنوب خالی شد.

دوم اینکه، گسست طایفه‌ای و جنگ داخلی، مداخلی برای نفوذ اشغالگران به بافت داخلی لبنان و تقویت اشغالگری آنها بر جنوب و بقاع غربی به گونه‌ای مستمر و مطمئن شد. علاوه بر آن، بسیاری از لبنانیها را جذب کرد و علیه دیگری برانگیخت؛ به گونه‌ای که حفظ و حراست از مرز جنوب لبنان با فلسطین اشغالی بر عهده ارتش مزدوران لبنانی (ارتش جنوب غربی لبنان) و چند گروه دیگر گذاشته شد. شاید پیمان طائف که به جنگ داخلی پایان داد و مقدمه‌ساز انحلال میلشیاها و خلع سلاح آنها و احیای نهادهای قانونی شد، راه حل سیاسی درستی برای بحران این کشور و جوابی تاریخی به علل وقوع جنگ داخلی نبود و حداقل یک همگرایی ریشه‌ای بین خاستگاههای گسست و جدایی در جامعه ملی لبنان به وجود نیامد؛ اما قطعاً این پیمان، امکانی عالی ایجاد کرد که لبنان بتواند بر آن «جنون جمعی خویش» فائق آید و حداقلی از صلح داخلی را ادعا کند. پیمان طائف قالبی برای دمیدن حیات و سرزندگی به نهادهای کشور لبنان و راه افتادن پروژه‌های عمرانی و بازسازی کشور بود. این پیمان باعث شد جهت نبرد از نبرد داخلی به سوی جنوب اشغال شده تغییر جهت دهد و در این راستا، «سه نتیجه» را به بار آورد که در تحلیل موفقیت مقاومت در عقب راندن اشغالگران و آزادسازی جنوب بسیار اهمیت دارد:

الف) ایده میهن یکپارچه را در ذهن لبنانیها زنده کرد.

ب) توقف جنگ داخلی باعث تغییر اولویتهای درگیری بین لبنانیها شد. کشمکش

بر سر توزیع سهم قدرت بین طائفه‌ها اولویت نداشت، بلکه اولویت آنها رهایی بخش اشغال شده میهن بود.

ج) مقاومت پس از پیمان طائف توانست با اعتماد و بدون نگرانی به کار خویش پردازد و مطمئن باشد که توقف جنگ داخلی و تشکیل آشتی داخلی، باعث پشتگرمی اوست و وقتی این آشتی به نوعی اجماع ملی در باره آرمان جنوب و مقاومت برسد، بهترین وضع برای مقاومت است تا مأموریت ملی مقدس خویش را انجام دهد.

این مقدمات و دستاوردها نشان می‌دهد نبردی که جنبه ملی بیابد، تفرقه‌های طایفه‌ای و جنگ داخلی را به گونه‌ای از بین می‌برد و آن گونه می‌شود که اراده مقاومت بتواند آن پیروزی عظیم را بر اشغالگران رقم زند.

فصل دوم در پنج بخش به اعتقادات، سیاست و ساختار حزب‌الله اختصاص دارد. یکی از عناصر مهم قدرت توده‌ای و عوامل حضور مؤثر حزب‌الله در لبنان، انتشار وسیع در محافل توده‌های لبنانی به ویژه توده‌های شیعه در جنوب، دره بقاع و حومه جنوبی بیروت است. همچنین یکی از دلایل این انتشار، افکار مواضع این حزب است که تأثیری گسترده در میان مستضعفان دارد، به ویژه مواضع ملی مبنایی و تغییرناپذیر درباره زمینهای اشغال شده لبنان و پرداختن به مقاومت مسلحانه در برابر اشغالگران که موجب تقدیر همه لبنانی‌هاست. از دیگر علل حضور حزب‌الله در صحنه لبنان، شبکه گسترده‌ای از نهادهای اجتماعی و خصوصی است که حزب‌الله مؤسس آنها بوده یا با آنها ارتباط داشته است. این نهادها باعث تماس و ارتباط بی‌وقفه حزب‌الله با مردم شد و بدین ترتیب، توانست با به کارگیری این سرمایه اجتماعی - مردمی، جایگاه قدرتمندی برای اهداف سیاسی - ملی خویش بسازد و به نحوی این جایگاه را تقویت کند که حافظ برتری او در مقابل دیگر گروههای متزلزل لبنان باشد.

حزب‌الله مانند هر حزب سیاسی دیگر، این اقدامها را با هدف ایجاد حلقه اجتماعی وسیع پیرامون خود انجام داد تا - در بهترین وضعیت - آن حلقه‌ها را با پایگاهها، کادرها، رهبران و رزمندگان خویش پیوند زند یا - در وضعیت حداقلی - این حلقه‌ها با اهداف

حزب‌الله در «آن سوی» مرزها پیوند یابد یا محیط دورتری آماده پیوند خوردن با حیطة درونی، حزب‌پذیری و سمپاتی برای حزب‌الله در رقابتهای داخلی باشد.

اقدامات حزب‌الله در زمینه رسانه‌ای و تبلیغاتی نشان‌دهنده درک زیاد آن از اهمیت رسانه‌های گروهی است که باعث تقویت ایده‌ها و ساز و کارهای سیاسی اجتماعی و ترویج آن در بیرون از محیط حزبی می‌شود. در این زمینه، شبکه‌ای وسیع از ابزارهای تبلیغی رسانه‌ای، نوشتاری، شنیداری و دیداری در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ ایجاد شد و توانست مخاطبان زیادی فراتر از طایفه شیعه و سرزمین لبنان پیدا کند و منطقه پیرامونی عربی و اسلامی را نیز مخاطب قرار دهد.

حزب‌الله بسیار به موقع دریافت که باید چهره‌ای متفاوت از چهره خشن و غضبناک دیگر گروههای لبنانی نزد توده‌های مردم لبنان به نمایش بگذارد. لذا رسانه‌ها را ابزاری عالی برای این مقصود دانست و البته از جهش فناوری به وجود آمده در عرصه تبلیغات و رسانه‌های دیداری و شنیداری نیز بهره زیادی گرفت.

فعالیت دعوت‌گرایانه و تبلیغی حزب‌الله برای تربیت نیروی رزمنده و عقیدتی است. این نیرو به آرمان ملی و دینی خویش ایمان دارد و در این راه به شگردهای بی نظیر ایجاد یک «ارتش‌واره ملی» یا تاکتیکهای تریبونی متوسل نمی‌شود و از احزاب چپ یا جنبشهای اسلامی رایج و مطرح در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۷۰ الگو نمی‌گیرد، بلکه مسیری متفاوت، آکنده از اقتدای مذهبی برگرفته از حوزه‌ها و مدارس دینی شیعیان در عراق، ایران و جبل عامل لبنان را پیموده است؛ مسیری که معتقد است امر سیاست و جنگ، امروزه نیازمند راهکارهای متفاوت در امور بسیج و تاکتیک و کادرسازی است. به این دلیل، حزب‌الله به مسئله تربیت و کادرسازی اهمیتی متمایز داده و برای ایجاد نسلی که رسالت دینی و ملی را بر دوش کشد، کاملاً به این روش متکی شده است.

ایده بسیج تربیتی - آموزشی در فرهنگ شیعه بسیار ریشه‌دارتر است و صرفاً گزینه‌ای نیست که در اثر دیدگاهی سیاسی یا نگرش به کاری سیاسی پدید آمده باشد. حالت بسیج تربیتی در میان شیعیان، بخشی از سیستم فرهنگ‌ورزی مذهب شیعه یا حداقل یکی از گونه‌های بازتولید روایت شیعی و شیوه توزیع یا تعمیم آن بین توده‌هاست.

رزمندگان در تشکیلات حزب الله و مقاومت اسلامی، تنها یک فرد نظامی نیست که فنون نظامی را در یادگان آموخته باشد، بلکه فردی بسیار بالاتر و دانش آموخته مدارس دینی و شاید طلبه دروس پیشرفته حوزه علمیه است که نه فقط حمل و کاربرد سلاح و فنون لازم اجتناب ناپذیر در شیوه جنگ پارتیزانی را به خوبی می‌داند، بلکه معلومات وافری درباره تاریخ فرهنگی، فقهی و سیاسی مذهب خود دارد. لذا حالت وی که ممکن است در تاریخ معاصر کمیاب باشد - شبیه رزمندگان عقیدتی است که شخصاً به همراه خانواده و همه خویشان و نزدیکان در زیر یک پرچم عقیدتی گرد آمده و از آن پیروی می‌کنند. پس جان خود را برای بزرگ‌ترین آرمانی که موجودیت آن روابط را برایش رقم زده است، تقدیم می‌کند. اینجاست که تجربه تربیتی - آموزشی حزب الله و عموماً شیعیان، از نظایر پیشین برتر است. گواه این مدعا همین بس که نوع تربیت شیعی حزب الله ویژه خود آنهاست و دیگران از آن بی‌بهره‌اند. این نوع تربیت بر الگوی حسینی نزد شیعه متکی است و هیچ همتا و قرینه‌ای برای آن وجود ندارد. بر اساس این الگو، جان انسان به قدری کم‌ارزش است که شهادت، امری مقدس و شرعی است و تک تک رزمندگان حزب الله خود را در برابر ایثار سیدالشهدا، حسین بن علی بن ابیطالب (ع) ضعیف می‌بینند. پس عجیب نیست اگر چندین گردان از رزمندگان حزب الله که تربیت شده این اسوه و الگوی حسینی هستند، برای شهادت طلبی در برابر اشغالگران شتاب می‌کنند. این اقدام در محاسبات سیاسی و جنگی، امتیازی سحرآمیز و پیش‌بینی ناپذیر تلقی شده و در معادله فیزیکی، موازنه قدرت نامیده می‌شود. به نظر می‌رسد سلاح شهادت طلبی، اصلی‌ترین منبع قدرت حزب الله است که تاکنون اهداف متعددی را در لبنان جامه عمل پوشانده که برجسته‌ترین آنها عبارتند از:

- جبران عدم تقارن توانمندی‌های مادی حزب الله در مقایسه با ارتش صهیونیستی.
- بازنگری در برخورد رهبران صهیونیست با لبنان.
- افزایش احساسات حماسی در منطقه به ویژه در فلسطین.
- ناکامی و شکست تجهیزات پیشرفته رژیم صهیونیستی و فرسایش روحی و روانی

دشمن.

فصل سوم کتاب در سه بخش به جنگ علیه لبنان می‌پردازد. به اعتقاد نویسنده،

اهداف حداقلی صهیونیستها و آمریکا از این جنگ عبارتند از:

۱. حذف فیزیکی مقاومت در لبنان و فلسطین؛
۲. منزوی کردن سوریه از لحاظ سیاسی؛
۳. قطع ارتباط سوریه با مقاومت لبنان و فلسطین؛
۴. تکمیل طرح الحاق لبنان به اردوی آمریکا پس از خروج ارتش سوریه از این کشور.

اما اهداف حداکثری رژیم صهیونیستی و آمریکا از این جنگ را کاندولیزا رایس این گونه بیان کرد: ایجاد خاورمیانه جدید (یا شرارت میانه!) که اشغالگران قدس در آن راحت و آسوده باشند و اشغالگران آمریکایی نیز در این منطقه حضور داشته باشند و وضعیت به گونه‌ای باشد که سیاستهای دولتهای عرب، دنباله‌رو مرکز منطقه‌ای آن امپراتوری؛ یعنی رژیم صهیونیستی باشد. در واقع؛ رژیم صهیونیستی این جنگ را در پاسخ به اسارت دو سرباز آغاز نکرد. این جنگ از باب اعمال حق دفاع از خویش نیز بود؛ آن گونه که رئیس جمهور آمریکا تلقی کرده بود. بلکه علت را باید در موضوع عقب‌نشینی نظامی اشغالگران از جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰ و اتفاقات جاری در حد فاصل سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ جستجو کرد.

حداقل سه علت باعث تصمیم به جنگ علیه لبنان شد که در این اهداف و علل در درجه اول، رژیم صهیونیستی بود؛ یعنی به چالشها یا نیازهای حیاتی و راهبردی رژیم صهیونیستی مربوط می‌شد. اما علت‌هایی نیز با منافع آمریکا سازگاری داشت که یکی از علتها بیشتر در دستور کار آمریکا قرار داشت.

سه علت اصلی عبارتند از:

۱. موفقیت حزب الله در ایجاد نوعی موازنه بازدارندگی در جنوب لبنان؛
۲. لغزندگی مسیر قطعنامه ۱۵۵۹؛
۳. برداشت وارونه از سیاست «جنگ علیه تروریسم».

جنگ رژیم صهیونیستی با لبنان از لحاظ فضای مناسب جهانی و منطقه‌ای یکی از پربارترین جنگها برای رژیم صهیونیستی بود. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر این نخستین جنگ رژیم صهیونیستی بر ضد یک کشور عرب در خارج از فلسطین اشغالی بود و همچنین دومین جنگ این رژیم پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی بود.

بدین ترتیب طبق شرایط بین‌المللی، آزادانه و بدون مانع می‌توانست به تجاوز و ویرانگری بپردازد و فضای جهان عرب نیز از لحاظ سازگاری، کمتر از فضای بین‌المللی نبود. پیش از آغاز جنگ، اوضاع جهان عرب بسیار سست و شکننده شده بود. رژیمهای سیاسی عرب، دیگر رژیم صهیونیستی را دشمن خود نمی‌دانستند و در پی بازچینی اولویتهای منطقه‌ای خود بودند. حتی بیانیهای لفظی آنها در محکومیت رژیم صهیونیستی بی‌رمق و قدیمی شده بود و گاهی نیز به سوی کشورهایی غیر از رژیم صهیونیستی چرخیده بود! فضای داخلی لبنان نیز هر گونه تردید درباره حمله به لبنان را از بین می‌برد یا حداقل رژیم صهیونیستی از تفرقه داخلی لبنان درباره سلاح مقاومت این طور برداشت کرد که فضای داخلی این کشور آماده پذیرش یک عمل جراحی بزرگ صهیونیستی است.

جنگ با فراهم شدن شرایط و اطمینان از تحقق اهداف آغاز شد. اما رژیم صهیونیستی چگونه جنگ را آغاز کرد؟ حزب الله چگونه مهبای این جنگ شد؟ عملکرد حزب الله در این جنگ چه بود و نتایج جنگ چگونه شد؟ اینها سؤالاتی است که فصل چهارم در پی پاسخ آنها برآمده است.

از نخستین ساعات شروع جنگ واضح بود که متجاوزان دارای راهبردی مفصل برای دستیابی به سه هدف سیاسی بودند:

۱. بازپس‌گیری دو سرباز اسیر؛
 ۲. انهدام زیرساختهای حزب الله اعم از توان موشکی و نیروی انسانی؛
 ۳. خلع سلاح حزب الله و اجرای قطعنامه ۱۵۵۹ از راه توسل به زور.
- این راهبرد، تمام‌عیار و فراگیر بود. به این دلیل که برای عملیات جنگی آن هیچ

حدود، مانع یا خط قرمزی در نظر نگرفته بودند. اهدافی که به آنها حمله شد، صرفاً نظامی و به طور مشخص مواضع نظامی حزب الله نبودند، بلکه به چند موقعیت متعلق به ارتش لبنان، چند نهاد دولتی، زیرساختها و اماکن مربوط به حاکمیت لبنان نیز حمله شد و چند مجتمع مسکونی غیر نظامی به ویژه در حومه جنوبی بیروت و جنوب لبنان و همچنین چند نماد اقتصادی دولتی و خصوصی تخریب شد. چون گستره حمله تمام این اهداف را در بر می گرفت، پس می توان گفت که «راهبرد ویرانگری» در این جنگ پیاده شد.

این راهبرد ویرانگری، مأموریتی را در دو جنبه نظامی و سیاسی پیگیری می کرد. توان و نهادهای حزب الله هدف مستقیم جنبه نظامی راهبرد ویرانگر و انهدامی بود. رژیم صهیونیستی برای رسیدن به این هدف، هیچ حدودی برای ویرانگری قائل نشد و جنگ تمام عیاری را علیه حزب الله به راه انداخت و از هر امکانی برای تخریب، انهدام و ویرانگری استفاده کرد و با ترکم آتش انبوه و قدرت تخریب بالا به عملیات (به ویژه توسط نیروی هوایی و دریایی و توپخانه) پرداخت و هزاران سورتی پرواز هجومی توسط هواپیماهای جنگی و هزاران موشک از ناوهای اشغالگران قدس و هزاران گلوله توپ توسط تانکها و توپخانه صحرایی آنان شلیک شد. در این حملات، استحکامات و سنگرهای رزمندگان، تونلهای زیرزمینی، زاغه های نگهداری سلاحهای دوربرد و مهمات و سکوها و پایگاههای موشکی، جاده های تدارکات نظامی شرق لبنان (بین سوریه و لبنان)، جاده های تدارکاتی بین جنوب و شمال لبنان و راههای مواصلاتی مناطق جنوب با یکدیگر در مرز جنوب (بین بستر رودخانه لیطانی و سنگرهای نبرد در مرز فلسطین اشغالی) بمباران و گلوله باران شدند.

جنبه دوم این راهبرد انهدامی (جنبه سیاسی) افراط آمیزتر و قابل سرزنش تر از جنبه نظامی بود. افراطی بودن آن از چند منظر قابل توجه است. برای مثال، خسارات سیاسی ناشی از این عملیات انهدامی برای لبنان، بسیار عظیم تر و غیر قابل قیاس با آسیب وارد شده به مقاومت بود. دیگر آنکه در این جنبه سیاسی، خواستار انزوای حزب الله از محیط اجتماعی و قطع رابطه بی واسطه اش با جامعه لبنان و ایجاد اختلاف بین دولت و مقاومت و گروههای لبنانی بود.

با آنکه نتایج کسب شده توسط متجاوزان رژیم صهیونیستی در این عرصه ناچیز بود، ولی نه تنها زیرساختهای سیاسی و نظامی حزب الله در معرض انهدام و تخریب قرار گرفت، بلکه ویرانگری به حلقه پیرامونی مستقیم حزب الله (شیعیان) که آنان را از حیث نیروی انسانی و امور تدارکاتی تقویت می کردند نیز سرایت کرد. برآورد صهیونیست‌ها چنین بود که هر چه بیشتر این تکیه گاه اجتماعی و مردمی (شیعی) هدف قرار گیرد (در جنوب، دره بقاع و حومه جنوبی بیروت)، بیشتر می توانند حزب الله را از لحاظ کمک و پشتیبانی اجتماعی در مناطق جنگی در تنگنا قرار دهند. اما سیاست مجازات دسته جمعی ساکنان جنوب دره بقاع و حومه جنوبی بیروت و سیاست تخلیه تقریباً کامل این مناطق از سکنه، باعث انزوای حزب الله و برآورده شدن اهداف سیاسی این راهبرد انهدامی نشد و بلکه برعکس، تکیه گاه مردمی شیعی متحدتر شد و پیرامون حزب الله حلقه زد و اتحاد ملی نیز در سطحی حداقلی حفظ شد.

حزب الله اصلاً پیش بینی نمی کرد که عملیات اسیرگیری دو سرباز صهیونیست به جنگی تمام عیار علیه لبنان تبدیل شود و خشک و تر را با هم بسوزاند و این حجم وحشتناک از کشتار جمعی غیر نظامیان، تخریب و انهدام کامل زیرساختهای لبنان را بر جا گذارد. اما عملکرد آنان در جنگ و قهرمانی های رزمندگان در مقابله با این تجاوز و موفقیت های عظیم آنان در وارد آوردن تلفات زیاد به ارتش و به عمق مناطق مسکونی رژیم صهیونیستی، چنان تصویری را به وجود آورد که حزب الله آمادگی خوبی برای این جنگ داشته است. همچنین برخی مخالفان حزب الله لبنان نیز معتقد بودند که حزب الله، هم پیش بینی وقوع جنگ و هم خود را برای آنان آماده کرده بود.

حزب الله توانست به گونه ای موفقیت آمیز خود را با دو تحول (صدور قطعنامه ۱۵۵۹ و خروج ارتش سوریه از لبنان) وفق دهد و در مقابل نتایج این دو تحول در لبنان به ویژه علیه خود موفق عمل کند. چیزی نگذشت که حزب الله از حالت دفاع منفی - که به عنوان مقاومت و نه میلیتاریسم باید رفتار می کرد - بیرون آمد و توانست با انجام اقدامات سیاسی، ابتکار عمل را به دست گیرد و همچنین استحکاماتی برای مقابله با هر گونه حمله نظامی رژیم صهیونیستی فراهم کند.

حزب الله سه گام سیاسی برداشت که فایده آن هنگام تجاوز رژیم صهیونیستی به لبنان در ۱۲ جولای ۲۰۰۶ آشکار شد:

گام نخست: حزب الله تصمیم گرفت با جنبش امل و گروههایی از ائتلاف ۱۴ مارس (به ویژه حزب سوسیال پیشرو و جریان المستقبل) در انتخابات ائتلاف کند.

گام دوم: حزب الله تصمیم گرفت اصل مباحثه درباره تسلیحات خود را طی یک گفتگوی ملی بپذیرد. ایده این گفتگو در قالب «هیئت گفتگوی ملی» به سرپرستی رئیس مجلس لبنان شکل گرفت و گروهها سر یک میز نشستند و پیش از حمله رژیم صهیونیستی، چند جلسه پیاپی برگزار کردند.

گام سوم: حزب الله سند تفاهم با «جریان میهنی آزاد» به ریاست ژنرال میشل عون را امضا کرد.

فواید سیاسی این سه اقدام خیلی زود آشکار شد. گام یا اقدام نخست به وضع خفه کننده و نفس گیر داخلی اجازه تنفس داد و برخی شکافهای سیاسی داخلی لبنان ترمیم شد و باعث شد حزب الله به عنوان گروهی سهیم وارد حکومت و کابینه شود. همچنین در بیانیه پیشنهادی کابینه، مشروعیت رسمی مقاومت اعلام شد و دولت به موجب آن از پارلمان رأی اعتماد گرفت. اقدام دوم باعث شد که موضوع مقاومت از چرخه کشمکش سیاسی داخلی و به خیابان آوردن مردم، خارج و به میز گفتگوی ملی محرمانه و مسئولانه منتقل شود و نگرشها نسبت به تسلیحات حزب الله تصحیح گردد. اقدام سوم نیز به حزب الله امکان داد تا از چنبره هواداران و ویژه خود بیرون آید و با یک حاشیه اجتماعی و سیاسی بزرگ به تعامل پردازد.

در تحلیل ابعاد سیاسی و نظامی عملکرد مقاومت اسلامی لبنان آمده است: حزب الله الگویی زیبا از عملکرد موفق سیاسی در مدت جنگ ۳۳ روزه به نمایش گذاشت. این الگو در مدیریت سیاسی نبرد، تقویت جبهه داخلی لبنان و ایجاد پایه‌های همبستگی آن، گفتمان با دشمن و مانور روی تناقضات آن، گفتمان با اعراب و مسلمانان جهان و جذب متحدان و دوستان و رسوا کردن دشمنان، کاملاً مشهود بود.

حزب الله در ۳۳ روز نبرد، هیچ زمینه‌ای برای خلأ سیاسی و جای سؤال درباره‌ی موضع خویش در مسائل مختلف - چه در داخل و چه در خارج - باقی نگذاشت. فرماندهان، رهبران و وزرای حزب الله در کابینه و نمایندگان در مجلس لبنان هر روز و هر ساعت پاسخگوی سؤالات افکار عمومی و مشغول آرام کردن دغدغه‌ها و نگرانی‌ها بودند و گفتمان دبیر کل حزب الله سید حسن نصرالله با حضور پیاپی بر صفحه تلویزیون (به طور میانگین هر پنج روز یک بار) برجسته‌ترین نمونه‌ی این عملکرد سیاسی ممتاز بود.

عملکرد رزمی نیروهای مقاومت طبق همه‌ی معیارها عالی بود و هیچ ارتش یا سازمان رزم عربی، چنین کارنامه‌ای از عملکرد خوب رزمی نداشته است. دلیل سخن آنکه، ارتش رژیم صهیونیستی از فتح سنگرهای مستحکم نیروهای مقاومت در چندصد متری مرز لبنان با فلسطین اشغالی عاجز بود و پس از یک ماه نبرد نتوانست بیت جلیل و عیقا الشعب را اشغال کند و این همان ارتشی بود که ظرف چند روز می‌توانست مساحتی وسیع‌تر از کل لبنان را اشغال کند. معلوم شد که علت این شکست، ناشی از دکترین جنگی مقاومت بوده که بر پایه‌ی تصمیم قاطعانه استوار بوده است؛ تصمیمی که به رزمنده این احساس را می‌بخشد که مشغول انجام تکلیف دینی است و لذا دیگر برای زندگی و جان خویش بهایی قائل نمی‌شود. اما این دکترین رزمی تنها بر ایده‌ی شهادت مبتنی نیست و محرک آن صرفاً این توان روحی حیرت‌آور نیست، بلکه مبتنی بر آمادگی فنی عالی و آموزش خوب رزمندگان است.

فصل پنجم کتاب به عنوان فصل پایانی، به نتایج مهم جنگ ۳۳ روزه؛ یعنی شکست تهاجم نظامی به لبنان و بازتاب‌های آن شکست به طبقه‌ی سیاسی و جبهه‌ی داخلی رژیم صهیونیستی می‌پردازد. به اعتقاد نویسنده کتاب، مقاومت اسلامی لبنان به جامعه‌ی عرب و شهروند عرب، گرانقدرترین سرمایه‌ای را داد که در تاریکی درازمدت آن شکست سیاه، بدان نیازمند است؛ یعنی اعتماد به نفس و از سوی دیگر، نتایج درگیری ارتش صهیونیستی با مقاومت لبنان، خیلی سریع آثار سیاسی، اجتماعی و روانی خود را درون جامعه‌ی صهیونیستی نشان داد.

نخستین پدیده در این شکست، عقب‌نشینی ناگزیرانه نظامی رژیم صهیونیستی در برابر نیروی بازدارنده رزمی مقاومت در نبردهای زمینی و حملات موشکی به عمق نظامی، اقتصادی و مسکونی صهیونیست‌ها بود. این رزم شدید حزب‌الله تلفات سنگینی بر ارتش رژیم صهیونیستی وارد کرد و خسارات فیزیکی کلانی را باعث شد که کشور عبری‌زبان به چنین تلفات و ضایعاتی (از لحاظ حجم و هزینه) عادت نداشت. اما این مظهر بیرونی شکست بود و مظهر دیگر و مهم‌تر آن از لحاظ ارزیابی به عنوان یک شکست، به نتیجه نرسیدن اهداف این تجاوز بود؛ نتایجی که هنوز در خفا مانده و بعداً چهره خواهد نمود. البته بعضی از این نتایج را می‌توان اینک پیش‌بینی کرد از جمله:

- برافتادن دکترین بازدارندگی رژیم صهیونیستی؛

- از بین رفتن اعتماد جامعه صهیونیستی به ارتش و به دکترین نظامی و امنیتی آن.

این کتاب در برگیرنده اطلاعات ارزشمندی درباره جنگ ۳۳ روزه رژیم صهیونیستی علیه حزب‌الله لبنان است که به نظر می‌رسد مطالعه آن برای تمام پژوهشگران مطالعات راهبردی بسیار مفید باشد.